

## شعر تر خواجه و خاطر حزین

دکتر محمد سرور مولایی \*

### چکیده

از مباحث کهن نقد شعر و سبک‌شناسی، مبحث "تأثیر و تأثر" شاعران از یکدیگر و بر یکدیگر است. این تأثیر و تأثر آنجا که آشکار است "استقبال، اقتضاء، اقتداء، تضمین و ..." خواننده می‌شود و نه تنها معاصران را در بر می‌گیرد بلکه در متأخران بحث برانگیزتر است.

در تاریخ شعر فارسی چه در حوزه تأثیر پذیری و چه در میدان تأثیرگذاری، کمتر شاعری را با لسان الغیب خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی می‌توان سنجید. تأثیر او بر شاعران دوره‌های بعد تا آنجاست که می‌توان گفت از نامبرداران پس از وی، کمتر شاعری توانسته است از میدان تأثیر و جاذبه‌های لفظ و معنی و مضمون او برکنار بماند.

یکی از میدانهای مطالعه و بررسی تأثیر حافظ، دوره رواج سبک معروف به هندی است. در این مقاله تأثیر خواجه بر شیخ حزین لاهیجی که خود از شاعران صاحب سبک این دوره است، عمدتاً در محورهای استقبال اقتضا و تضمین مورد بررسی قرار گرفته است و سه (۴۲) غزل او که با غزلهای خواجه شیراز از نظر وزن و قافیه و ردیف یکسان است مطالعه شده است. در ضمن بررسی غزلها در پاره‌ای از موارد به مشابهت‌های لفظ و مضمون و موضوع اشاره و موارد مشابه مقایسه شده است.

کلمات کلیدی: تأثیر، تأثر، استقبال، تضمین، قافیه، ردیف، وزن، مضمون و موضوع.

تازه کردی روش حافظ شیراز حزین "که زانفاس خوشش بوی کسی می‌آید" (۱۵۸)  
تأثیر ماندگار و ژرف شعر، لفظ، معنی، مضمون، وزن، تعبیر و ترکیب و آنچه که بحق می‌توان

جهان بینی ویژه لسان الغیب خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی خواند در شاعران پس از او تا روزگار ما بدان پایه است که کمتر شاعری را ازین جهت با او توان سنجید. یکی از گسترده ترین میدانهای تأثیر خواجه، دوران رواج سبک هندی است. با آنکه به حکم تجدّد و نوگرایی درین عهد باید تأثیر پذیری از پیشینیان ناچیز باشد، کمتر شاعری را می توان یافت که از تأثیر حافظ برکنار مانده باشد. آنجا که گردن آورانی چون صائب و بیدل، با همه نوآوری در لفظ و معنی و مضمون و تعبیر و تصویر و ترکیب، از دایره این تأثیر بیرون نمانده اند، حال شاعران دیگر که در مرتبه ازین دو فروترند ناگفته پیداست.

سنجش زیرویم این تأثیر بویژه درین دوره از شعر فارسی، با توجه به تغییر سبک، نکته های بسیاری در نقد شعر و تفاوت های شیوه بیان، می تواند در برداشته باشد.

شیخ حزین لاهیجی (۱۱۰۳-۱۱۸۱) که به اعتقاد سخن شناسان در شیوه تازه، خود مرتبه ای ارجمند دارد در قیاس با دیگر استادان متقدّم، به دیوان لسان الغیب و معانی و مضامین و اوزان و قوافی او بیشترین توجه را داشته است. نگاهی اجمالی به فهرست غزلیات دیوان او، گستره این تأثیر و توجه را نشان می دهد. چنانکه نگارنده در بدو نظر، مطلع بیش از چهل غزل شیخ را که آشکارا به استقبال خواجه سروده شده است به قصد سنجش با دیوان خواجه یادداشت کرد و به هنگام مقایسه معلوم شد که عدد اینگونه غزلهای، بیش از آنست و حوزه تأثیر او به استقبال از اوزان و قوافی محدود نمانده است بلکه شمار دیگر از غزلیات او با حفظ وزن و ردیف و با تغییر قافیه در همان شیوه حافظ سروده شده است. از اینها که بگذریم عمده ترین معانی و مضامین خواجه در سراسر دیوان شیخ به گونه های مختلف مورد استفاده قرار گرفته است که از میان آنها می توان به نقد صوفی، شیخ، زاهد و محتسب و ستیز با ریا و تزویر و تقابلهای خاص حافظ میان خانقاه و خرابات و صومعه و میکده و مانند آنها که سگّه تمام عیارش در شعر فارسی بنام خواجه مزین است، اشاره کرد. شیخ این معانی و مضامین را گاه با عین الفاظ خواجه و گاه با اندک تغییر در غزلهای خویش به کار برده است.

درین نوشتار چهل و سه غزل شیخ و خواجه که از نظر وزن و قافیه و ردیف یکسان است از

جهات زیر بررسی شده است:

۱- کمیت یا تعداد بیت ها ۲- وحدت قافیه و مضمون ۳- قافیه یکسان و مضمون متفاوت ۴-

وحدت وزن با قافیه مختلف

که در ضمن آنها گاه به مشابهت های لفظ و مضمون و تغییر پاره ای از الفاظ و یا جابه جا کردن آنها و گاه مقایسه میان مضمون و موضوع اشاره شده است و جوانب دیگر مانند مقایسه میان معانی و ذکر نکات بیانی و محتوایی و ساختاری از بیم درازی سخن فرو گذاشته شده است.

پیش از پرداختن به غزلهای آنان، ابیاتی را که شیخ در آنها مراتب دلدادگی و ارادت خویش را به خواجه و کلام آسمانی او ابراز کرده و از تازه کردن روش حافظ شیراز بر خود بالیده است و گاه مصراعهای خواجه را بصورت تضمینی آورده است، ذکر می کنیم تا گواه صادق دعوی باشد:

می برد نغمه حافظ دلم از دست حزین      ایقدر نشه نبخشد می شیراز مرا (۶۳)  
تازه کسردی روش حافظ شیراز حزین      "که زانفاس خوشش بوی کسی می آید" (۱۵۸)  
می برد مصرع حافظ دلم از دست حزین      "تکیه بر عهد گل و باد صبا نتوان کرد" (۲۳۷)  
قول حافظ برد از دل غم دیرینه ما      "ای صبا نکهتی از خاک ره یار بیار" (۲۹۵)  
روح حافظ بود از کلک تو خشنود حزین      از تو این تازه غزل ورد زبان ما رابیس (۳۰۴)  
دلم از نغمه حافظ به سماع است حزین      "در نهانخانه عشرت صنمی خوش دارم" (۳۴۴)  
شدم از دست حزین دوش که حافظ می گفت      "مژده وصل تو کوکز سر جان برخیزم" (۳۷۳)

\*\*\*\*\*

غزلهای مورد نظر به ترتیب قوافی به شرح زیر است:

۱- الا یا ایها الساقی ادر کأساً وناولها      که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلیها (۲)  
عنان ریز است از هر سو سپاه عشق بر دلها      نپرسد سیل بی زنهار، هرگز راه منزلها (۹۷)

تعداد بیت ها: حافظ ۷ شیخ ۵

قافیه های مشترک ۴:

"مشکل، دل، منزل، محفل". شیخ در ۵ بیت چهار قافیه خواجه را به کار برده است. "مشکل" که

خواجه در مصراع دوم بیت اول غزل و در بیان دشواری های راه عشق پس از آسان نمایی اول به کار برده است، شیخ آنرا در بیان آسان شدن دشواریها در چنگ عشق آتش دست، در بیت چهارم به کار برده است و "و آسان نمایی اول" را که مورد تأکید خواجه است، تغییر داده است:

نیم آزرده جان، هر چند چون دل عقده ای دارم بود آسان به چنگ عشق آتش دست مشکله (۹۸)  
دل - خواجه:

به بوی ناهای کا آخر صبا زان طره بگشاید ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دلها (۲)  
که شیخ آنرا در مصراع نخست بیت اول غزل بکار برده است.  
منزل - خواجه:

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها (۲)  
شیخ نپرسد سیل بی زنهار هرگز راه منزلها (۹۷)  
محفل - خواجه:

همه کارم ز خودکامی به بدنامی کشید آخر نهران کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها (۲)  
شیخ: فروغ شعله رخسار شمع آشنا رویی مرا پروانه سرگشته دارد گرد محفلها (۹۷)  
\* \* \* \* \*

۲- غزل خواجه:

دل میروود زدستم صاحب دلان خدارا دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا (۱۰)  
شیخ: خواهم درین گلستان، دستوری صبا را تا گرد سر بگردم آن یار بی وفارا (۵۶)  
غزل خواجه ۱۳ بیت و غزل شیخ ۱۰ بیت دارد  
در غزل خواجه دو مصراع عربی و در غزل شیخ یک مصراع عربی وجود دارد.  
قوافی مشترک این دو غزل "پارسا و آشنا" است.

پارسا - خواجه:

خسوبان پارسی گوبخشدگان عمرند ساقی بده بشارت رندان پارسا را (۱۰)  
شیخ: تا خرقه می پذیرد در رهن باده ساقی ای محتسب صلابی پیران پارسا را (۵۶)

در شعر خواجه رندی و پارسایی مناسب ندارد و ناچار معنی دیگر پارسا یعنی پاریسی را باید ملحوظ داشت ولی در شعر شیخ پیری و پارسایی را مناسب هاست. از این که بگذریم آنکه باید پیران پارسا را صلاهی باده در دهد محتسب نیست!

آشنا - خواجه:

کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز باشد که بازینیم دیدار آشنا را (۱۰)  
شیخ: خواه از لب مسیحا، خواه از زبان ناقوس صاحب‌دلان شناسند، آواز آشنا را (۵۷)  
در بیت شیخ، مسیحا و ناقوس به جای تقابل، تناسب دارد و آشنایان شیوه خواجه میدانند که در این گونه موارد خواجه از تقابل و تناسب تضاد استفاده میکند! و مفهوم با تقابل زیباتر می شود. همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کشت.

در همین وزن شیخ غزل دیگری دارد با ردیف ما را که مطلع آن اینست:

چون گردباد حیرت از خود رهاند ما را سرگشتگی به جایی آخر رساند ما را (۹۸)

\*\*\* \*\*

۳-۱ خواجه:

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را (۳)  
شیخ: به فردا وعده داد امروز جان ناشکیبا را که شادی مرگ سازد وعده فردای او ما را (۹۷)  
غزل خواجه ۹ بیت و غزل شیخ ۵ بیت است.  
قافیه مشترک "زیبا و ما" است.

زیبا - خواجه:

ز عشق نا تمام ما جمال یار مستغنی است به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبارا (۳)

شیخ:

رخت بسی پرده نتوان دید و شوق یک نظر دارم کجا بردی سرت گردم، نقاب روی زیبارا؟ (۹۷)

قافیه "ما" در بیت خواجه در مصراع اول بیت اول و در غزل شیخ در مصراع دوم بیت اول

مورد استفاده قرار گرفته است.

۳-۲- در همین وزن شیخ دو غزل دیگر دارد:

گران افتاده لنگر، کوه درد سینه فرسا را خدا صبری دهد دل‌های از جا رفته ما را (۸۰)  
و تنها قافیه مشترک این غزل با غزل خواجه "زلیخا" است.

خواجه:

من از آن حسن روزافزون که یوسف داشت دانستم که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخا را (۳)  
شیخ:

به کنعان چشم پاکی در سراغ خویشتن دارد نمی ماند به کف پیراهن یوسف زلیخا را (۸۱)  
۳-۳- ب -

به آب از آتش می داده ام خاک مصلا را به باد از ناله نی داده ام ناموس تقوارا (۹۰)  
که یازده بیت است و تنها قافیه مشترک آن "مصلا" است.

خواجه:

بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت کنار آب رکناباد و گلگشت مصلا را (۳)

\*\*\*\*\*

۴- حاصل کارگه کون و مکان این همه نیست باده پیش آر که اسباب جهان این همه نیست (۵۲)  
تعداد بیت ها: حافظ ۹ بیت، شیخ ۱۲ بیت مطلع غزل شیخ چنین است:

عشق اگر یار شود سود و زیان این همه نیست سر جانانه سلامت، غم جان این همه نیست (۱۷۵)  
خواجه سود و زیانی را که حزین در مصراع اول بیت اول غزل جای داده است، در مقطع غزل  
بکار برده است باین مضمون:

نام حافظ رقم نیک پذیرفت ولی پیش رندان رقم سود و زیان این همه نیست (۵۲)  
هرچند جان در ره جانان دادن سود کردن است ولی میان دو مصراع بیت حزین ارتباط قوی  
وجود ندارد. از آن گذشته نمی توان میان سود و زیان (دادن جان یا غم جان = زیان و سلامت  
ماندن سر جانانه = سود) به آن صورت که شیخ گفته است جمع کرد، زیرا درین میدان دادن سر و  
پذیرفته شدن آن از سوی جانان، سودی بیکران است و زیانی در میان نیست!

قوافی مشترک غیر از سود و زیان "جهان و جان، کون و مکان و دیر مغان" است.

حاصل کارگه کون و مکان را که در نظر خواجه اینهمه نیست، در بیت اول دیدیم حزین این

مجموعه را بحر و سراب دیده است:

ای کـــه مستغرق اندیشه بحری و سراب یکدم از خویش برآ، کون و مکان اینهمه نیست (۱۷۵)

هرچند بتوان دنیا را با استفاده از تشبیهات شاعران از نظر آمال و آرزوها به بحر تشبیه کرد و از آن

سیری ناپذیری از آب دریا را اراده کرد، استغراق در بحر و سراب آنهم با او عطف لطفی ندارد.

از آن گذشته بحر و سراب با یکدیگر تقابل دارد و کون و مکان نه. خواجه فرموده است:

از دل و جان شرف صحبت جانان غرض است غرض اینست و گرنه دل و جان اینهمه نیست (۵۲)

و غم جان را در بیت اول شیخ پیش از این یاد کردیم.

اما جهان را که با اضافه به اسباب آن در مصراع دوم بیت اول خواجه دیدیم، شیخ اینگونه با

تغییر موضوع بکار برده است:

بی محبت، به جوی خرمن مانستاند حاصل علم و عمل درد و جهان این همه نیست (۱۷۵)

دیر مغان در این غزل خواجه چنین کاربردی دارد:

زاهدایمن مشو از بازی غیرت زینهار که ره از صومعه تا دیر مغان این همه نیست (۵۲)

شیخ:

چه شد از توبه اگر دامن خشکی دارم پیش ابر کرم پیر مغان این همه نیست (۱۷۵)

که البته بیت شیخ از تعقید خالی نیست.

\*\*\*\*\*

۵- خواجه:

دست از طلب ندارم تا کام من برآید یا جان رسد به جانان یا جان زتن برآید (۱۵۷)

غزل شیخ:

زان شمع گلعداران هر جا سخن برآید پروانه از چراغان، مرغ از چمن برآید (۱۸۴)

غزل خواجه ۶ بیت و غزل شیخ ۷ بیت دارد.

قافیه مشترک: "کفن و دهن" است که در غزل شیخ دوبار تکرار شده است.

کفن - خواجه:

بگشای تربتم را بعد از وفات و بنگر      کز آتش درونم دود از کفن برآید (۱۵۸)

همین مضمون در غزل حزین درین بیت با شیوه شاعران هندی بیان شده است.

دارم ز داغ حسرت روشن مزار خود را      مانند شمع فانوس، آه از کفن برآید (۱۸۴)

دهن - خواجه:

از حسرت دهانش آمده تنگ جانم      خود کام تنگستان کی ز آن دهن برآید (۱۵۸)

شیخ:

همچون صدف به سینه، هر نکته را بپرور      گوهر نگشته حیف است، حرف از دهن برآید (۱۸۴)

احسان عشق با من افزون حزین از آن است      کز عهده بیانش، کام و دهن برآید (۱۸۴)

که بیت نخست مشتمل بر پند و حکمت است و دوم بیشتر حاکی از توان بیان شکر و احسان! و

با مضمون شعر خواجه که مدار آن بر نقطه دهان می چرخد و با تناسبی که در ایهام با کام یافته

است، تفاوت بسیار دارد.

\* \* \* \* \*

۶- خواجه:

مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید      که زانفاس خوشش بوی کسی می آید (۴۷۰) خ

شیخ: اشکم از دیده به دنبال کسی می آید      ناله بر لب پی فریاد رسی می آید (۱۸۵)

غزل خواجه ۸ بیت و غزل شیخ ۷ بیت است.

قافیه مشترک "کسی، فریاد رسی، هوسی، جرسی، نفسی، قفسی" است یعنی حزین شش قافیه از

هشت قافیه را در هفت بیت به کار برده است.

کسی، را خواجه در آخر بیت اول و شیخ در مصراع اول بیت نخست بکار برده است و در

مصراع دوم فریاد رسی را که خواجه در بیت دوم جای داده است بکار برده است.

فریاد رسی - خواجه:

از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش  
 شیخ: اشکم از دیده به دنبال کسی می آید  
 زده ام فالی و فریادرسی می آید (۴۷۰) خ  
 ناله بر لب پی فریاد رسی می آید (۱۸۵)  
 هوسی - خواجه:

هیچکس نیست که در کوی تو اش کاری نیست  
 شیخ: تهمت آلوده شود دامنش از غیرت عشق  
 هرکس آنجابه طریق هوسی می آید (۴۷۰) خ  
 هرکجا حُسن، بدام هوسی می آید (۱۸۵)  
 جرسی - خواجه:

کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست  
 شیخ: محمل ناز که در سینه صحرائی ماست؟  
 اینقدر هست که بانگ جرسی می آید (۴۷۰) خ  
 کزدل چاک صدای جرسی می آید (۱۸۵)  
 نفسی - خواجه:

دوست را گسر سر پرسیدن بیمارغم است  
 شیخ: آتشم گر زده ای شمع صفت خندانم  
 گوبران خوش که هنوزش نفسی می آید (۴۷۰) خ  
 شکر جود تو کنم تا نفسی می آید (۱۸۵)  
 قفسی - خواجه:

خسبر بلبل این باغ بپرسید که من  
 شیخ: سینه چاک چه سازد به شکوه دل ما  
 ناله ای می شنوم کز قفسی می آید (۴۷۰)  
 فرّ سیمرخ کجا در قفسی می آید (۱۸۵)  
 و در مقطع غزل مصراع نخست خواجه را تضمین کرده است:

تازه کردی روش حافظ شیراز حزین که زانفاس خوشش بوی کسی می آید (۱۵۸)

\*\*\*\*\*

۷- خواجه:

صبا به تهنت پیر می فروش آمد که موسم طرب و عیش و ناز و نوش آمد (۱۱۸)  
 شیخ: سحر ز هاتف میخانه ام سروش آمد که بایدت به در پیر می فروش آمد (۱۸۸)  
 غزل شیخ نه بیت و غزل خواجه هشت بیت است. قوافی مشترک دو غزل "می فروش، نوش،  
 خروش، جوش، گوش، سروش، خموش، خرقه پوش و هوش" است. که با احتساب قوافی بیت  
 مطلع، حزین هر ۹ قافیه خواجه را بکار برده است و قافیه بیت اضافی حزین "دوش" است. بیت

اول حزین از نظر الفاظ یاد آور بیت دیگر خواجه است که فرمود:

سحر زهاتف میخانه ام رسید به گوش که دور شاه شجاع است می دلیر بنوش (۱۹۱)  
بیت دوم خواجه:

هوا مسیح نفس گشت، و باد نافه گشای درخت سبز شد و مرغ در خروش آمد (۱۱۸)  
بیت سوم:

تسنور لاله چنان بر فروخت باد بهار که غنچه غرق عرق گشت و گل به جوش آمد (۱۱۸)  
که در کمال تناسب با بیت نخست و بیت سوم است و هر سه وصف موسم طرب و عیش و ناز و نوش (یعنی بهار) است.

حزین ایام عیش و نوش را با استفاده از دو قافیه خروش و نوش اینگونه در ابیات پنجم و ششم غزل بکار برده است:

بر آور از قفس ای بلبل خزان زده سر که فصل گل شد و ایام عیش و نوش آمد  
دگر خموش نشستن به خانه، بی درد بست که قمری از سر هر شاخ در خروش آمد (۱۸۸)  
که در بیت نخست فعل شدن محتمل توهّم معنی سپری شدن و گذشتن علاوه بر شدن به معنی رسیدن نیز هست.

اما قافیه گوش، در غزل خواجه:

بگوش هوش نبوش از من و به عشرت کوش که این سخن سحر از هاتقم بگوش آمد (۱۱۹)  
ز فکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع بحکم آنکه چو شد اهرمن سروش آمد (۱۱۹)  
و در غزل حزین:

چوره به گشت گلستان و حدتم دادند نوای بلبل و زاغم یکی بگوش آمد (۱۸۹)  
اما قافیه خموش در غزل خواجه:

ز مرغ صبح ندانم که سوسن آزاد چه گوش کرد که با ده زبان خموش آمد (۱۱۹)  
و در غزل حزین با تغییر کلی اینگونه آمده است:

کسی زبان نتواند به راز غیب گشود جرس به قافله اهل دل خموش آمد (۱۸۹)

اما قافیه خرقه پوش:

خواجه فرموده است:

چه جای صحبت نامحرم است مجلس انس    سر پیاله بپوشان که خرقه پوش آمد (۱۱۹)  
که معروف اهل دل است و شیخ گفته است:

به دست پیر خرابات توبه کرده حزین    که مست از در میخانه خرقه پوش آمد (۱۸۹)

\*\*\*\*\*

۸- خواجه:

نفس برآمد و کام از تو بر نمی آید    فغان که بخت من از خواب در نمی آید (۱۶۰)  
که ۹ بیت دارد و حزین آن را در غزلی پنج بیتی استقبال کرده است.

قوافی مشترک آنها: "سر" که در غزل حزین در مصراع اول بیت اول و مصراع دوم بیت دوم  
تکرار شده است و قافیه های دیگر "نظر و کار بر نمی آید و خبر" است و یک قافیه دیگر حزین  
"تر" است که در قوافی خواجه وجود ندارد.

سر - خواجه:

در این خیال به سر شد زمان عمر و هنوز    بلای زلف سیاهت به سر نمی آید (۱۶۰)  
حزین در بیت اول

شبی ز هجر تو ما را بر نمی آید    که پاره جگر از چشم تر نمی آید (۱۹۰)  
تفاوت به سر آمدن در شعر خواجه که هر دو ایهامش سخت زیباست با به سر آمدن در شعر  
شیخ ناگفته پیداست و شاید به همین دلیل شیخ آنرا دوبار به کار برده است و بار دوم از آن معنی  
ابتلا را اراده کرده است.

و در بیت دوم:

به رنگ مو، ز سرم خار پا برون آمد    چه ها که در ره عشقت به سر نمی آید (۱۹۰)  
تفاوت زیبایی ابهام بلای زلف سیاه بر آمدن در غزل خواجه با هر دو قافیه شیخ ناگفته  
پیداست.

نظر - خواجه:

صبا به چشم من انداخت خاکی از کویت      که آب زندگیم در نظر نمی آید (۱۶۰)  
 شیخ: نکوست هرچه کند بامن فلک زده دوست      که بد، بدیده صاحب نظر نمی آید (۱۹۰)  
 خواجه فرموده است:

کاربر نمی آید -

مگر به روی دلارای یار ما ورنی      به هیچ وجه دگر کار بر نمی آید (۱۶۰)  
 که دارای ویژگی های خاص بیانی حافظ است و مجموعه ای از فعالیت ذهنی را میان روی و  
 وجه و کار به روی کسی بر آمدن، در هیچ وجه کار بر نیامدن و ... در بر دارد.

شیخ گفته است:

مگر به رنگ سب، می به کام ما ریزند      زدست بسته ما کار بر نمی آید (۱۹۰)  
 که با وجود استفاده از شکل بیانی خواجه مگر ... و کار بر نیامدن، بیت معنی ما حاصلی ندارد.

خبر - خواجه:

مقیم زلف تو شد دل که خوش سوادى دید      وزان غریب بلاکش خبر نمی آید (۱۶۰)  
 شیخ - حزین بی خبر از خود، ز خود خبر دار است      تو را که با خودی، از خود خبر نمی آید (۱۹۰)  
 که با خود و خبر بازی کرده است.

\*\*\*\*\*

۹- خواجه: در نماز خم ابروی تو با یاد آمد      حالتی رفت که محراب به فریاد آمد (۱۱۷)  
 شیخ: عشق سرکش به فغان زین دل ناشاد آمد      این سپندی است کز و شعله به فریاد آمد (۱۹۰)  
 قوافی مشترک "یاد، فریاد، شاد و آزاد" است و از نظر معنی و مضمون وجه شباهتی میان دو غزل  
 دیده نمی شود.

حافظ دوبار از قافیه یاد استفاده کرده است. یکبار در مصراع اول بیت اول و بار دیگر در  
 مصراع دوم بیت آخر.

یاد - خواجه:

مطرب از گفته حافظ غزلی نغز بخوان  
 تا بگویم که ز عهد طربم یاد آمد (۱۱۷)  
 شیخ: خواستم عهد طرب با می گلگون بندم  
 بادللم الفت دیرینه غم یاد آمد (۱۹۰)  
 شاد - خواجه:

بسوی بهبود ز اوضاع جهان می شنوم  
 شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد (۱۱۷)  
 شیخ: درگه پیرمغان خاک مرادست حزین  
 هرکه غمگین بدر میکده شد شاد آمد (۱۹۰)  
 خواجه گفت است:

زیربارند درختان که تعلق دارند  
 ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد (۱۱۸)  
 حزین: غم بود قسمت دلهای فراغت طلبان  
 هرکه شد بنده عشقت ز غم آزاد آمد (۱۹۰)

\*\*\*\*\*

۱۰- خواجه:

گوهر مخزن اسرار همانست که بود  
 حقه مهر بدان مهر و نشانست که بود (۱۴۴)  
 که هشت بیت دارد.

حزین نیز در این قافیه و ردیف غزلی دارد در یازده بیت بدین مطلع:

بزم وصل است و غم هجر همانست که بود  
 دل پر از حسرت دیدار چنانست که بود (۲۲۴)  
 که خود بیت اول از نظر معنی اشکال دارد: وصل و هجر، وصل و دیدار؟ یاد آور حکایت آن  
 عاشق دراز هجران در مثنوی است که پس از رسیدن به وصال و دیدار، شرح ایام هجران می داد و  
 یا بگفته مولوی عشق نامه می خواند که عملی است نابخودنی. قوافی مشترک "نشان، همان، جان  
 و نگران" است. در قافیه نشان که خواجه در بیت اول به کار برده است شیخ مضمون را اینگونه  
 بیان کرده است:

عشق اگر زیب دهد تخت سلیمانی را  
 خاتم ملک به آن نام و نشان است که بود (۲۲۴)  
 با آنکه تناسب میان تخت و خاتم و سلیمان و نام و نشان مراعات شده است، زیبایی تناسب  
 ایهام مهر و مُهر و نشان و حقه و گوهر را ندارد.

شیخ در مصراع اول بیت اول چنانکه گفته آمد، درعین وصل از غم هجر و حسرت دیدار سخن

می گوید و آنرا با قید "همان" مؤکد می کند، خواجه عاشق را "زمره ارباب امانت" می داند و بی آنکه سخن از وصل و هجر و حسرت دیدار به میان آورد، گهرباری چشم عاشق را نشان امانتداری او می داند:

عاشقان زمره ارباب امانت باشند      لاجرم چشم گهربار همانست که بود (۱۴۴)  
جان - خواجه:

از صبا پرس که مارا همه شب تا دم صبح      بوی زلف تو همان مونس جانست که بود (۱۴۴)  
شیخ:

چه خماریست که از خون دو عالم نشکست؟      چشم مخمور همان دشمن جانست که بود (۲۴۴)  
نگران - خواجه:

کشته غمزه خود را به زیارت دریا ب      زانکه بیچاره همان دل نگرانست که بود (۱۴۴)  
شیخ: حیرت از هجر تو نگذاشت خبردار شوم      همچنان دیده به رویت نگرانست که بود (۲۲۵)

\* \* \* \* \*

۱۱- خواجه غزلی دارد با مطلع:

دوش در حلقه ما قصه گیسوی تو بود      تادل شب سخن از سلسله موی تو بود (۱۴۲)  
که شیخ آنرا در غزلی با این مطلع استقبال کرده است:

طساق میخانه مستان خم ابروی تو بود      صاف پیمانه عرفان، رخ نیکوی تو بود (۲۲۶)  
غزل خواجه هفت بیت و غزل شیخ نه بیت دارد و قوافی مشترک آن دو "ابرو، کو، جادو و

هندو" است که قافیه "کو" دوبار به صورت "سرکوی و سگ کوی" در بیت های دوم و هفتم شیخ تکرار شده است:

ابرو - خواجه:

دل که از ناوک مژگان تو درخون می گشت      باز مشتاق کمانخانه ابروی تو بود (۱۴۲)  
شیخ: کار آشفته دلان راست به ایمای تو شد      شب که محراب دعا قبله ابروی تو بود (۲۲۶)

کوی - خواجه:

هم عفا... صبا کز تو پیمای می داد / ورنه در کس نرسیدیم که از کوی تو بود (۱۴۲)  
 شیخ: خسروی ها به هوایت دل مسکینم کرد / گنج باد آور من خاک سر کوی تو بود (۲۲۶)  
 سرو قدان همه در سایه دیوار تواند / چشم آهونگهان محو سگ کوی تو بود (۲۲۶)  
 در قافیه جادو مضمون کلی خواجه و شیخ یکی است:

خواجه:

عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت / فتنه انگیز جهان غمزه جادوی تو بود (۱۴۲)  
 شیخ:

نشئه در طینت می چشم فسو نسازت ریخت / ساقی میکده ها نرگس جادوی تو بود (۲۲۶)  
 هندو - خواجه:

من سرگشته هم از اهل سلامت بودم / دام راهم شکن طره هندوی تو بود (۱۴۲)  
 شیخ: صبح دیوانه آن چاک گریبان می گشت / شب سیه مست خیال خط هندوی تو بود (۲۲۶)

\*\*\*\*\*

۱۲- خواجه:

تاز میخانه ومی نام و نشان خواهد بود / سرما خاک ره پیرمغان خواهد بود (۱۳۹)  
 شیخ: همت ما مدد پیرو جوان خواهد بود / خاک ما خاک مراد دوجهان خواهد بود (۲۲۷)  
 غزل خواجه و شیخ هر دو بر مدار عشق و عرفان می چرخد، خواجه درین غزل هفت بیت سروده و شیخ پنج بیت گفته است. قافیه مشترک دو غزل "نگران و جهان" است.

نگران - خواجه:

چشمم آندم که ز شوق تو نهد سر به لحد / تا دم صبح قیامت نگران خواهد بود (۱۳۹)  
 شیخ:

عکس بیرون نرود ز آینه حسرت ما / دیده تا هست به رویت نگران خواهد بود (۲۲۷)  
 اما مضمون همت و تربت در غزل خواجه با قافیه جهان چنین است:

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه / که زیارتگه رندان جهان خواهد بود (۱۳۹)

و شیخ در همین مضمون و قافیه گفته است:

همت ما مدد پیر و جوان خواهد بود خاک ما خاک مراد دو جهان خواهد بود (۲۲۷)

\*\*\*\*

۱۳- خواجه:

آن یار کزو خانه ما جای پری بود سر تا قدمش چون پری از عیب بری بود (۱۴۶)  
شیخ:

در دیده مرا بسی تو پریشان نظری بود خونابه آغشته به لخت جگری بود (۲۲۷)  
موضوع غزل خواجه بیان تأسف و تأثر از فقدان کسی است که علاوه بر زیبایی های ظاهری، حسن ادب و شیوه صاحب نظری نیز داشته است و اختر بد مهر و دور قمری او را از چنگ خواجه بدر برده است. دو بیت اول غزل شیخ با ابیات خواجه اشتراک مضمون دارد، بقیه ابیات آن متفاوت است و درین غزل هیچ قافیه مشترکی وجود ندارد. این دو بیت از پنج بیت شیخ قوی تر افتاده است:

در دام تو افشاندم و آزاد نشستم اسباب گرفتاری ما مشت پری بود  
جز گوشه امن دل ارباب توکل هر جا که گرفتیم خبر، شور و شری بود (۲۲۷)

\*\*\*\*

۱۴- غزل خواجه با مطلع:

دست در حلقه آن زلف دو تا نتوان کرد تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد (۹۲)  
که ده بیت دارد از سوی شیخ با پانزده بیت استقبال گردیده است. مطلع غزل شیخ این است:  
در دل سخت تو هر چند که جا نتوان کرد دامن وصل تو از دست رها نتوان کرد (۲۳۷)  
قافیه های مشترک این دو غزل "قضا، رها، بی سروپا" است.

قضا، خواجه:

آنچه سعی است من اندر طلبت بنمایم این قدر هست که تغییر قضا نتوان کرد (۹۲)  
شیخ: دم غنیمت شمر و جام صبوحی مگذار طاعت پیر خرابات قضا نتوان کرد (۲۳۷)

رها، خواجه:

دامن دوست به صد خون دل افتاد به دست به فسوسی که کند خصم رها نتوان کرد (۹۲)  
 شیخ: در دل سخت تو هر چند که جا نتوان کرد دامن وصل تو از دست رها نتوان کرد (۲۳۷)  
 بی سرو پا، خواجه:

عارضش رابه مثل ماه فلک نتوان گفت نسبت دوست به هر بی سرو پا نتوان کرد (۹۲)  
 شیخ: دیده هر کس روش ناز ترا می داند که ملامت به من بی سرو پا نتوان کرد (۲۳۷)  
 و همچنین شیخ در مقطع غزل مصراع خواجه را اینگونه تضمین کرده است:  
 می برد مصراع حافظ دلم از دست حزین تکیه بر عهد گل و باد صبا نتوان کرد<sup>۱</sup> (۲۳۷)

\*\*\*\*\*

۱۵- خواجه غزلی دارد در هفت بیت با این مطلع:

دیدم ای دل که غم یار دگر بار چه کرد چون بشد دلبر و با یار وفادار چه کرد (۹۵)  
 که مورد استقبال شیخ قرار گرفته است و شیخ نیز هفت بیت سروده است. مطلع غزل شیخ چنین است:

چند پرسى نگهش با دل افگار چه کرد برق بی باک عیانست که با خار چه کرد (۲۳۹)  
 در این هفت بیت دو قافیه مشترک وجود دارد "کار و افگار"  
 کار. خواجه:

اشک من رنگ شفق یافت زبی مهری یار طالع بی شفقت بین که در این کار چه کرد! (۹۵)  
 شیخ:

گر بگویم دل سنگین صدف گردد آب که به روشن گهران چرخ جفا کار چه کرد (۲۳۹)  
 افگار، خواجه:

برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر وه که با خرمن مجنون دل افگار چه کرد (۹۵)

۱- اختلاف ضبط کلمات در مصراع خواجه در دیوان چاپ مرحوم قزوینی و تضمین شیخ قابل توجه است!

شیخ:

چند بررسی نگهش با دل افکار چه کرد برق بی باک عیانست که با خار چه کرد (۲۳۹)

\*\*\*\*\*

۱۶- غزل معروف خواجه در جواب شیخ نعمت‌اله ولی با مطلع:

آنان که خاک را به نظر کمی‌ا کنند آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند (۱۳۲)  
 که دوازده بیت دارد و مضامین عمده آن عرفان و شناخت و طنز و نقد اجتماعی خاص خواجه  
 است مورد استقبال شیخ قرار گرفته و شیخ نیز در دوازده بیت پاره ای از معانی و مضامین خواجه  
 را به شعر درآورده است که شیوه بیان هر دو در بررسی چهار قافیه مشترک میان دو غزل "دوا،  
 چها، ادا، قبا" می‌تواند مورد داوری قرار گیرد.

دوا، خواجه:

دردم نهفته به ز طیبیان مدعی باشد که از خزانه غیبش دوا کنند (۱۳۳)  
 شیخ: دردی که در دل است ز خلق جهان مرا باشد مگر به گوشه عزلت دوا کنند (۲۴۳)  
 چها، خواجه:

حالی درون پرده بسی فتنه می رود تا آن زمان که پرده برافتد چها کنند (۱۳۳)  
 شیخ: آنها که خاک راه ترا توتیا کنند بی پرده گر به دیده درآبی چها کنند (۲۴۳)  
 ادا، خواجه:

گر سنگ ازین حدیث بنالد عجب مدار صاحب‌دلان حکایت دل خوش ادا کنند (۱۳۳)  
 شیخ: در کیش ما چو سجده کافر قبول نیست شگری که منکران محبت ادا کنند (۲۴۲)  
 قبا، خواجه: پیراهنی که آید از بوی یوسفم ترسم برادران غیورش غبا کنند (۱۳۳)  
 شیخ: می‌بینم از تپاول سیمین تنان شهر پیراهن صبوری ما را قبا کنند (۲۴۲)

\*\*\*\*\*

۱۷- غزل خواجه با مطلع:

یاد باد آنکه ز ما وقت سفر یاد نکرد به وداعی دل غمدیده ما شاد نکرد (۹۸)

با این مطلع مورد استقبال شیخ قرار گرفته است:

لب لعلت به پیامی دل ما شاد نکرد      کلک مشکین تو از غمزدگان یاد نکرد (۲۴۴)  
 غزل خواجه نه بیت و غزل شیخ پنج بیت دارد قافیه مشترک دو غزل "یاد، شاد، فرهاد" است.  
 چنانکه در مطلع هر دو غزل دیده می شود قافیه های یاد و شاد در ابیات شیخ و خواجه در همین  
 بیت به صورت پس و پیش شده به کار رفته است؛ اما با قافیه فرهاد که مضامین بسیاری در شعر  
 فارسی وجود دارد خواجه سروده است:

دل به امید صدایی که مگر در تو رسد      ناله ها کرد در این کوه که فرهاد نکرد (۹۸)  
 و شیخ فرموده:

کاوش ناخن غم، با جگرم کرد حزین      آنچه در کوهکنی تیشه فرهاد نکرد (۲۴۴)

\*\*\*\*\*

۱۸- غزل خواجه با این مطلع:

بود آیاکه در میکده ها بگشایند      گره از کار فرو بسته ما بگشایند (۱۳۷)  
 به وسیله شیخ استقبال شده است:

بود آیاکه در مهر و وفا بگشایند      در فیضی به دل، از مصر لقا بگشایند (۲۴۷)  
 غزل خواجه هفت بیت و غزل شیخ پانزده بیت دارد یعنی بیش از دو چند غزل خواجه است.  
 سه قافیه "خدا، دوتا، ریا" در این دو غزل مشترک است. غزل خواجه یکدست است و حول محور  
 واحدی می چرخد ولی غزل شیخ چنین نیست.

خدا، خواجه:

اگر از بهر دل زاهد خودین بستند      دل قوی دار که از بهر خدا بگشایند (۱۳۷)  
 شیخ: حلقه بیهوده مزین بر در دل ای خودین      در دل را مگر از بهر خدا بگشایند (۲۴۷)  
 دوتا، خواجه:

نامه تعزیت دختر رز بسنوسید      تا همه مغبجگان زلف دو تا بگشایند (۱۳۷)  
 شیخ:

ای خوش آنوقت که در دامن شبهای دراز شب نشینان گره از زلف دو تا بگشایند (۲۴۷)  
ریا، خواجه:

در میخانه بستند خدایا مپسند که در خانه تزویر و ریا بگشایند (۱۳۷)  
شیخ: می کساد آمده، محراب نشینان، ترسم در دگانچه تزویر و ریا بگشایند (۲۴۸)  
که مصراع دوم با اندکی تغییر عین مصراع خواجه است.

\* \* \* \* \*

۱۹- این غزل خواجه:

صوفی ار باده به اندازه خورد نوشش باد ورنه اندیشه این کار فراموشش باد (۷۲)  
اینگونه استقبال شده است:

عذر این بنده پذیرای دل و هوشش باد هر غباریست ز آینه فراموشش باد (۲۴۸)  
غزل خواجه هشت بیت و غزل شیخ هفت بیت دارد. قافیه های مشترک "نوش، فراموش (حزین  
دوبار) آغوش، خطاپوش، خاموش، گوش و بناگوش" است که از آن جمله نوش و فراموش را در  
بیت های اول خواجه و شیخ دیدیم، شیخ "فراموش" را بار دیگر در مصراع دوم قافیه کرده است:  
یارب آشفته مکن طره اش از زاری دل آه دوشینه من خواب فراموشش باد (۲۴۸)  
قافیه های دیگر چنین است:

آغوش، خواجه:

آنکه یک جرعه می از دست تواند دادن دست با شاهد مقصود در آغوشش باد (۷۲)  
شیخ: از سر زلف، دل خام طمع در تاب است سرشوریده دلان محرم آغوشش باد (۲۴۸)  
خطاپوش، خواجه:

پیر ماگفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد (۷۲)  
شیخ: دامن مرحمت دولت ساقیست فراخ جرم من پردگی حُلق خطا پوشش باد (۲۴۸)  
خاموش، خواجه:

گرچه از کبر سخن بامن درویش نگفت جان فدای شکرین پسته خاموشش باد (۷۲)

شیخ: چشم دل پرده گشای گل مستورش شد گوش جان نکته‌نیوش لب خاموشش باد (۲۴۸)  
گوش، خواجه:

به غلامی تو مشهور جهان شد حافظ حلقه بندگی زلف تو در گوشش باد (۷۲)  
شیخ: بلبل کلک حزین کز سخن آهنگان است نغمه سنج سمن صبح بناگوشش باد (۲۴۸)

\*\*\*\*\*

۲۰- غزل خواجه با مطلع:

دیربست که دلدار پیامی نفرستاد نوشت سلامی و کلامی نفرستاد (۷۴)

که هفت بیت است در غزلی هشت بیتی با مطلع زیر مورد استقبال شیخ قرار گرفته است:

ساقی به حریفان خط جامی نفرستاد دیربست که مستانه پیامی نفرستاد (۲۵۸)  
قوافی مشترک "غزل" پیام، دام، جام و غلام) است. در بیت اول که شیخ از قافیه پیام استفاده کرده است در واقع تمام مصراع اول مطلع خواجه را برده است و دلدار خواجه را به مستانه تغییر داده است تا با جام و خط جام تناسب بیشتری داشته باشد. اما با قافیه "دام" خواجه فرموده است: دانست که خواهد شدن مرغ دل از دست وز آن خط چون سلسله دامی نفرستاد (۷۴)  
شیخ گفته است:

مرغ دل وحشی صفتم را به اسیری بال از رگ جان بست و به دامی نفرستاد (۲۵۸)  
قافیه جام، خواجه:

فریاد که آن ساقی شکر لب سرمست دانست که مخمورم و جامی نفرستاد (۷۴)  
شیخ: ساقی به حریفان خط جامی نفرستاد دیربست که مستانه پیامی نفرستاد (۷۵)  
غلام، خواجه:

حافظ به ادب باش که واخواست نباشد گر شاه پیامی به غلامی نفرستاد (۲۵۸)  
شیخ: فریاد که از بندگیم یاد نیاورد تشریف قبولی به غلامی نفرستاد (۲۵۸)

\*\*\*\*\*

گر می فروش حاجت رندان روا کند      ایزد گنه ببخشد و دفع بلا کند (۱۲۶)

شیخ: گردل سر شکایت دیرینه وا کند      بیگانگی چها به تو دیر آشنا کند (۲۶۸)

غزل خواجه هشت بیت و غزل شیخ ۷ بیت است تنها قافیه مشترک دو غزل "وفا" است.

خواجه: حقا کزین غمان بر سد مژده امان      گر سالکی به عهد امانت وفا کند (۱۲۶)

شیخ: در راه انتظار تپید گر چنین دلم      نازت به وعده ای که ندادی وفا کند (۲۶۸)

\*\*\*\*\*

۲۲- خواجه:

صوفی نهاد دام و سرحقه باز کرد      بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد (۹۰)

شیخ: باد صبا فسانه زلف تو ساز کرد      پیغام آشنا شب ما را درازا کرد (۲۷۳)

محتوای غزل خواجه انتقاد و عرفان است، عمده ترین موضوع غزل شیخ عشق و توصیف معشوق است. غزل خواجه نه بیت و غزل شیخ پنج بیت است. قافیه مشترک دو غزل "ناز و دراز" است و شیخ قافیه "در از" را در سه بیت از پنج بیت غزل به کار برده است.

ناز - خواجه:

ساقی بیا که شاهد رعنائ صوفیان      دیگر به جلوه آمد و آغاز ناز کرد (۹۱)

شیخ: گویا لباب از می عجز و نیاز بود      پیمان ای که چشم ترا مست ناز کرد (۲۷۳)

با قافیه در از خواجه بیتی دارد که از دیرباز مورد استناد ناقدان اجتماعی بوده است.

ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم      ز آنچه آستین کوتاه و دست دراز کرد (۹۱)

شیخ چنانکه دیدیم ازین قافیه در مصراع دوم بیت اول استفاده کرد و بار دیگر در بیت سوم:

افزون شد از بهار خطت شور عاشقان      نیرنگ باغ ناله مرغان دراز کرد (۲۷۳)

و بار دیگر در بیت پنجم:

مگشای لب به قصه راز نهان حزین      نتوان حدیث شوق به عمر دراز کرد (۲۷۳)

\*\*\*\*\*

۲۳- خواجه:

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند      نه هر که آینه سازد سکندری داند (۱۲۰)  
 شیخ:

نه هر که طبل (و) علم ساخت سروری داند      نه هر که تاخت به لشکر سکندری داند (۲۷۸)  
 غزل خواجه ده بیت و غزل شیخ هیجده بیت دارد. تفاوت کار از همان بیت آغازین روشن است چهره برافروختن و دلبری دانستن و آینه ساختن و اسکندری کردن، با آنکه در بیت شیخ میان طبل و علم و لشکر مناسبت هاست و هر دو مصراع در مجموع در خدمت سکندری کردن به کار رفته است، آنچه در شعر فارسی از اسکندر معروف است آینه سازی و جستجوی آب حیات و رفتن به ظلمات است و آنچه مربوط به تاریخ می شود لشکرکشی و جهانگیری اوست که مورد توجه شیخ قرار گرفته است، در مطلع غزل خواجه مصراع ها در عین استقلال از وحدت موضوعی کلی برخوردار است. قوافی مشترک دو غزل "دلبری، سکندری، سروری، بنده پروری، و ذره پروری، کیمیاگری، پری، قلندری، دادگستری و سایه گستری" است که در واقع شامل قافیه های هشت بیت از ده بیت غزل خواجه می شود و شیخ از قوافی دیگر خواجه یعنی: "ستمگری، جوهری و دری" استفاده نکرده است و به جای آنها از قافیه های "صنوبری سخنوری، پیمبری، کوثری، لشکری، داوری، دلاوری، اختری، بوذری، مجمری و سمندری" استفاده کرده است.  
 از قافیه های مشترک دو قافیه "سروری و سکندری" را در بیت اول شیخ دیدیم.

با قافیه پروری خواجه "بنده پروری" و شیخ "ذره پروری" به کار برده است.

خواجه: توبندگی چو گدایان به شرط مزد مکن      که خواجه خود روش بنده پروری داند (۱۲۰)  
 و شیخ: تو کار هستی خود را به داغ عشق گذار      که خور به از همه کس ذره پروری داند (۲۷۸)  
 کیمیاگری، خواجه:

غلام همت آن رند عاقبت سوزم      که درگدا صفتی کیمیاگری داند (۱۲۰)  
 شیخ: عیار دولت ما شد ز عشق سگه به زر      شکسته رنگی ما کیمیاگری داند (۲۷۸)  
 پری، خواجه:

بباختم دل دیوانه و ندانستم      که آدمی بچه ای شیوه پری داند (۱۲۰)

شیخ: به دیده ای که کشد عشق توتیای رضا غبار حادثه را جلوه پری داند (۲۷۸)  
قلندری، خواجه:

هزار نکته باریکتر زمو اینجاست نه هرکه سر بتراشد قلندری داند (۱۲۰)  
شیخ: ز خود گذشته کند درک واردات سلوک گدای میکده ما قلندری داند (۲۷۸)  
گستری، خواجه:

به قد و چهره هر آنکس که شاه خوبان شد جهان بگیرد اگر دادگستری داند (۱۲۰)  
شیخ: خیال سایه نشینان سرو یار جداست وگر نه هر شجری سایه گستری داند (۲۷۸)  
خواجه فرموده است:

ز شعر و دلکش حافظ کسی شود آگه که لطف طبع و سخن گفتن دری داند (۱۲۰)  
و شیخ فرموده است:

نه هرکه یک دو سه مصرع به یکدیگر بندد رموز معنی و درد سخنوری داند (۲۷۸)

\*\*\*\*\*

۲۴- ای صبا نگهتی از خاک ره یار بیار بیبر اندوه دل و مژده دلدار بیار (۱۶۸)  
شیخ: ای صبا نگهتی از لعل شکر بار بیار گهری تحفه ز گنجینه اسرار بیار (۲۹۴)

قوافی مشترک دو غزل "یار، دلدار، اسرار، شکر بار، سربازار" است. تأثیر خواجه در این غزل بسیار مشهود است ره یار را که خواجه در مصرع اول بیت اول به کار برده است و با مژده دلدار قافیه کرده است، شیخ هر دو قافیه بیت اول در دو بیت جداگانه به این ترتیب قافیه قرار داده است:

دامن آلوده به بوی گل فردوس مکن هرچه می آوری از خاک ره یار بیار (۲۹۴)  
به اسپران وفا کیش چه سر داشت بگوی خیر دلکشی از ناوک دلدار بیار (۲۹۵)

اسرار، خواجه:

نکته روح فزا از دهن دوست بگو نامه خوش خبر از عالم اسرار بیار (۱۶۸)  
شیخ: ای صبا نگهتی از لعل شکر بار بیار گهری تحفه ز گنجینه اسرار بیار (۲۹۴)

که پیداست شیخ به مضمون خواجه نظر داشته و خواسته است آنرا تغییر بدهد. در شعر فارسی

معمولاً نگهت به زلف نسبت داده می شود و عطر و بو در خاک، آنهم خاک در یار و ره یار به دلایل بسیار پذیرفتنی است و انتساب آن به لعل چندان معمول نیست و گنجینه اسرار، دهان است نه لب. در بیت خواجه تمام تناسب ها چنانکه باید مد نظر قرار گرفته است و نکته و سرّ در هر دو مصراع به رمزوارگی و در نتیجه دهان که عالم اسرار است و از کوچکی نیز رمزگونه است ارتباط دارد.

شکر بار، خواجه:

کام جان تلخ شد از صبر که کردم بی دوست عشوه ای زان لب شیرین شکر بار بیمار (۱۶۹)  
 که شیخ آنرا در اولین مصراع غزل به کار برده و بار دیگر به صورت تضمین در مقطع غزل استفاده کرده است:

قول حافظ برد از دل غم دیرینه ما "ای صبا نگهتی از خاک ره یار بیار" (۲۹۵)  
 سر بازار - خواجه:

دلق حافظ به چه ارزد به میش رنگین کن وانگش مست و خراب از سر بازار بیار (۱۹۶)  
 شیخ نزدیک به خواجه فرموده است:

چند بر دوش توان خرقه ناموس کشید مست از صومعه ام تا سر بازار بیار (۲۹۵)

\*\*\* \*\*

۲۵- غزل خواجه با مطلع:

گسلعداری ز گلستان جهان ما را بس زین چمن سایه آن سر و روان ما را بس (۱۸۲)  
 مورد استقبال شیخ قرار گرفته است:

جلوه ناز تو ای سر و روان، ما را بس دولت وصل تو از هر دو جهان ما را بس (۳۰۴)  
 خواجه درین وزن و قافیه وردیف هشت بیت و شیخ پنج بیت سروده است. قوافی مشترک دو غزل "سر و روان، دیر مغان (خرابات مغان)، مونس جان" است.

چنانکه ملاحظه می شود قوافی بیت اول در غزل خواجه و شیخ یکی است با این تفاوت که شیخ آنچه را خواجه در مصراع اول آورده است در مصراع دوم و قافیه مصراع دوم را در مصراع اول

گنجانیده است.

دیر مغان در این بیت خواجه:

قصر فردوس به پاداش عمل می‌بخشند      ما که رندیم و گدا دیر مغان ما را بس (۱۸۲)  
به "خرابات مغان" در این بیت شیخ تغییر یافته است:

نه دل سیر چمن، نه سر صحرا داریم      در جهان کنج خرابات مغان ما را بس (۳۰۴)  
مونس جان، خواجه:

یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم      دولت صحبت آن مونس جان ما را بس (۱۸۲)  
شیخ: در اسیری سر زلف تو ما را دلدار      در غریبی غم تو مونس جان ما را بس (۳۰۴)

\*\*\*\*\*

۲۶- غزل خواجه با مطلع:

صوفی گلی بچین و مرقع به خاربخش      وین زهد خشک رابه می خوشگواربخش (۱۸۶)  
مورد استقبال شیخ قرار گرفته است:

ای ساقی صبح نجات از خماربخش      جامی به طاق ابروی صبح بهار بخش (۳۰۶)  
موضوع هر دو غزل وصف بهار، نقد صوفی و بیان احوال اهل معرفت است.  
قافیه‌های مشترک هر دو غزل "بهار، جویبار، خاکسار و می‌گسار" است.

بهار، خواجه:

زهدگران که شاهد و ساقی نمی‌خرند      در حلقه چمن به نسیم بهاربخش (۱۸۶)  
قافیه بهار را چنانکه گذشت شیخ در مطلع غزل به کار برده است.

جویبار، خواجه:

یارب به وقت گل‌گنه بنده عفو کن      وین ماجرا به سر و لب جویبار بخش (۱۸۶)  
شیخ: تاهست می به شیشه غم از عمر رفته نیست      وین آب رفته باز به این جویبار بخش (۳۰۶)

خاکسار / می‌گسار، خواجه:

ای آنکه زه به مشرب مقصود برده ای      زین بحر قطره ای به من خاکسار بخش (۱۸۶)

شیخ: در یادلان به ریزش کم تن نمی دهند میخانه را بیا به من می گسار بخش (۳۰۶)

\*\*\*\*\*

۲۷- غزل خواجه به مطلع:

ای همه شکل تو مطبوع و همه جای تو خوش دلم از عشوهِ شیرین شکر خای تو خوش (۱۹۴)  
اینگونه مورد استقبال شیخ قرار گرفته است:

گرنشد جان و دلم از رخ زیبای تو خوش می کنم خاطر خود را به تمنای تو خوش (۳۰۶)  
غزل خواجه هفت بیت و غزل شیخ نیز هفت بیت دارد. قوافی مشترک آنها "شکرخا، تمنا و زیبا" است.

شکرخا را در مصراع دوم بیت اول غزل خواجه دیدیم، شیخ آن قافیه را اینگونه به کار برده است:

دل تنگم که تمنای پیامی دارد چه شودگر شود از لعل شکرخای تو خوش (۳۰۶)  
تمنا، خواجه:

در ره عشق که از سیل فنا نیست گذار کرده ام خاطر خود را به تمنای تو خوش (۱۹۴)  
شیخ از این قافیه در بیت اول غزل استفاده کرده است و تقریباً "مصراع خواجه را با اندک تصرفی به صورت کامل با قافیه اش در غزل خویش آورده شیخ کرده ام را به می کنم تغییر داده است و فرموده است: می کنم خاطر خود را به تمنای تو خوش (۳۰۶)

قافیه "زیبا" را چنانکه گذشت شیخ در مصراع اول به کار برده است و بیت خواجه با این قافیه چنین است:

شکر چشم تو چه گویم که بدان بیماری می کند درد مرا از رخ زیبای تو خوش (۱۹۵)

\*\*\*\*\*

۲۸- غزل معروف خواجه با مطلع:

اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش حریف بناند و گرمابه و گلستان باش (۱۸۵)  
با این مطلع مورد استقبال شیخ قرار گرفته است:

چو شمع انجمن افروز کفر و ایمان باش      به مدعای دل کافر و مسلمان باش (۳۱۰)  
تنها قافیه مشترک این دو غزل "خندان" است:

خواجه: تو شمع انجمنی یک‌زبان و یکدل شو      خیال و کوشش پروانه بین و خندان باش (۱۸۵)  
شیخ: میار همچو سپر چین به ابروی مردی      به زیر تیغ بلا همچو زخم خندان باش (۳۱۰)

\*\*\*\*

۲۹- غزل خواجه با مطلع:

در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع      شب‌نشین کوی سربازان و رندانم چو شمع (۳۱۹)  
نیز مورد استقبال شیخ واقع شده است، با این مطلع:

کرده عشق شعله خوبی ریشه در جانم چو شمع      از نهال آتشین خود گدازانم چو شمع (۳۱۹)  
تنها قافیه مشترک این دو غزل "گدازان" است که در مصراع دوم بیت نخست غزل شیخ دیدیم  
و آنچه مصراع شیخ را دلنشین کرده است تصرفی است که وی در حوزه خیال شمع انجام داده  
است "نهال آتشین". خواجه با این قافیه فرموده است:

کوه صبرم نرم شد چون موم در دست غمت      تادر آب و آتش عشقت گدازانم چو شمع (۱۹۹)  
این غزل شیخ که به شیوه معروف به هندی سروده شده است از غزل‌های پر تصویر و جالب  
اوست و علت آن نیز تصاویری است که از قافیه اسمی مانند شمع درین سبک استخراج می‌شود  
مانند این بیت:

نیست غیر از تیغ محرابی سر تسلیم را      می‌خورم صد زخم جانفرا سا و خندانم چو شمع  
(۳۱۹)

\*\*\*\*

۳۰- غزل خواجه با مطلع:

شدم به وقت گل از توبه شراب خجل      که کس مباد ز کردار ناصواب خجل (۲۰۷)  
اینگونه مورد استقبال شیخ قرار گرفته است:

زهی ز صبح بناگوش آفتاب خجل      ز خط غالیه سای تو مشک ناب خجل (۳۲۷)

غزل خواجه و شیخ هر دو هفت بیت دارد، قافیه‌های مشترک دو غزل "شراب، جواب و آفتاب" است. مضمون توبه از شراب و شرمسازي از آن را خواجه در مطلع غزل آورده است، شیخ همان مضمون در بیت پنجم آورده است:

به روی ساقی گلچهره چون نظر فکنم؟ مرا که توبه نمود از رخ شراب خجل (۳۲۷)  
جواب، خواجه:

بود که یار نرنجد ز ما به خلق کریم که از سوال ملولیم و از جواب خجل (۲۰۷)  
شیخ: سحر به باغ جهان این غزل سرود حزین که گشت بلبل گوینده در جواب خجل (۳۲۷)  
در این بیت شیخ تأثیر بیت مقطع خواجه آشکار است.

حجاب ظلمت از آن بست آب خضر که گشت ز شعر حافظ و آن طبع همچو آب خجل (۲۰۸)  
قافیه "آفتاب" را شیخ در مصراع اول مطلع غزل آورده است و خواجه از این قافیه در بیت ششم اینگونه استفاده کرده است:

تویی که خوبتری ز آفتاب و شکر خدا که نیستم ز تو در روی آفتاب خجل (۲۰۸)

\*\*\*\*\*

۳۱- غزل خواجه با مطلع:

دیشب به سیل اشک ره خواب می زدم نقشی به یاد خط تو بر آب می زدم (۲۱۸)  
مورد استقبال شیخ واقع شده است:

با یاد نرگست چو می ناب می زدم پیمانانه را به گوشه محراب می زدم (۳۳۰)  
غزل خواجه هشت بیت و غزل شیخ نه بیت دارد، قافیه‌های مشترک دو غزل "محراب، مهتاب، خواب، ناب و مضراب" است. قافیه "محراب" را در غزل شیخ در آخر مصراع دوم بیت اول دیدیم، خواجه آنرا اینگونه به کار برده است:

ابروی یار در نظر و خرقه سوخته جامی به یاد گوشه محراب می زدم (۲۱۸)  
مهتاب، خواجه:

روی نگار در نظرم جلوه می نمود وز دور بوسه بر رخ مهتاب می زدم (۲۱۸)

شیخ: بی مایه طاقتم سر دیدار یاد داشت  
 خواب، خواجه:  
 دام کتان، کمین گه مهتاب می زدم (۳۳۰)

نقش خیال روی تو تا وقت صبحدم  
 در چنگل عقاب شکر خواب می زدم (۳۳۰)  
 ناب، خواجه:

ساقی به صوت این غزلم کاسه می گرفت  
 می گفتم این سرود و می ناب می زدم (۲۱۸)  
 شیخ: با یاد نرگست چو می ناب می زدم (۳۳۰)  
 مضراب، خواجه:

هر مرغ فکر کز سر شاخ سخن پرید  
 بازش ز طره تو به مضراب می زدم (۲۱۸)  
 شیخ: آن خوش ترنم که ز لخت جگر حزین  
 برتار ناله، ناخن مضراب می زدم (۳۳۰)

\*\*\* \*\*

۳۲- غزل خواجه را به مطلع:

سالها پیروی مذهب رندان کردم  
 تا به فتوی خرد حرص به زندان کردم (۲۱۷)  
 شیخ استقبال کرده است:

دل تنگ از ستم رشک گلستان کردم  
 لب زخمی زدم تیغ تو خندان کردم (۳۳۳)  
 غزل خواجه ده بیت و غزل شیخ یازده بیت دارد و در مجموع دو قافیه "پریشان و فراوان" میان  
 آنها مشترک است که مصراع دوم بیت شیخ با توجه به تناسبها و تشابهها و زخم و خنده و زخم  
 تیغ زیبا افتاده است.

پریشان، خواجه:

درخلاف آمد عادت بطلب کام که من  
 کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم (۲۱۷)  
 شیخ: دل جمعی نگران سخنم بود حزین  
 سرزلف رقمی تازه، پریشان کردم (۳۳۴)  
 فراوان، خواجه:

دارم از لطف ازل جنت فردوس طمع  
 گرچه در بانی میخانه فراوان کردم (۲۱۸)

شیخ: خاطر پیر مغان شاد که از همت او کوری محتسبان باده فراوان کردم (۳۳۴)

\*\*\*\*\*

۳۳- غزل خواجه با مطلع:

مژده وصل تو کز سرجان برخیزم طایر گلشن قدسم و از دام جهان برخیزم (۲۳۱)  
شیخ در این وزن و قافیه فرموده است:

زاهد از پای خم باده چه سان برخیزم من نیفتاده‌ام آن سان که توان برخیزم (۳۷۳)  
هر دو غزل هفت بیتی است. قافیه مشترک غزلها "جهان" است که مضمون آن نیز مشترک

است. بیت مورد نظر را در غزل خواجه دیدیم شیخ آن مضمون را اینگونه به کار برده است:

مشکل اینست که از کوی تو نتوانم خاست ورنه آسان ز سر هر دو جهان برخیزم (۳۷۳)  
شیخ در مقطع غزل مصراع نخست مطلع غزل خواجه را اینگونه تضمین کرده است:

شدم از دست حزین دوش که حافظ می‌گفت "مژده وصل تو کز سرجان برخیزم" (۳۷۳)

\*\*\*\*\*

۳۴- غزل خواجه را با مطلع:

مرا عهدیست با جانان که تا جان در بدن دارم هواداران کویش را جوجان خویشتن دارم (۲۲۳)  
شیخ اینگونه استقبال کرده است:

نمی‌آید به راه آن شوخ طنازی که من دارم به هم چون چشم عینک دیده بازی که من دارم  
(۳۸۲)

غزل خواجه ده بیت و غزل شیخ پنج بیت است. در غزل خواجه "دارم" ردیف و بدن و خویشتن و ختن و ... قافیه است اما در غزل شیخ "که من دارم" ردیف و بازی و رازی و ... قافیه است.

\*\*\*\*\*

۳۵- غزل خواجه:

خوشر از فکری و جام چه خواهد بودی تا ببینیم سرانجام چه خواهد بودن (۲۶۹)  
غزل شیخ:

زهد ما با می گلفام چه خواهد بودن      آبروی خرد خام چه خواهد بودن (۳۸۷)  
 غزل خواجه هفت بیت و غزل شیخ پنج بیت دارد. قافیه های مشترک دو غزل "سرانجام، ایام،  
 دام، ناکام" است. "سرانجام" را در بیت مطلع غزل خواجه دیدیم، شیخ از این قافیه در مقطع غزل  
 سود برده است:

وقت خود خوش گذران با می و معشوق حزین      کس چه داند که سرانجام چه خواهد بودن (۳۸۷)  
 ایام، خواجه:

غم دل چند توان خورد که ایام نماند      گونه دل باش و نه ایام چه خواهد بودن (۲۶۹)  
 شیخ:

ابر دامن کش و گلشن خوش و ساقی است کریم      خارخار غم ایام چه خواهد بودن (۳۸۷)  
 دام، خواجه:

مرغ کم حوصله را گوغم خود خور که برو      رحم آنکس که نهد دام، چه خواهد بودن (۲۷۰)  
 شیخ: گرشود نیم نفس فرصت بال افشانی      انتقام نفس و دام، چه خواهد بودن (۳۸۷)  
 ناکام، خواجه:

دست رنج تو همان به که شود صرف به کام      ورنه دانی که به ناکام چه خواهد بودن (۲۷۰)  
 شیخ: در محیطی که زند موج عطا، گوهر فیض      آرزوی من ناکام چه خواهد بودن (۳۸۷)

\*\*\*\*\*

۳۶- غزل خواجه:

می فکن بر صف رندان نظری بهتر ازین      بر در میکده می کن گذری بهتر ازین (۲۷۹)  
 غزل شیخ:

نیست دل را هوس دل شکنی بهتر ازین      صنمی را نبود برهمنی بهتر ازین (۳۸۹)  
 غزل خواجه هفت و غزل شیخ هشت بیت دارد. چنانکه ملاحظه می شود وزن و ردیف در هر  
 دو غزل یکی است؛ ولی شیخ قافیه را تغییر داده است "برهمنی، کوهکنی، سخنی و ..." آورده است.

\*\*\*\*\*

۳۷- دو غزل خواجه به مطلع های زیر:

صبحت ساقیا قدحی پر شراب کن      دور فلک درنگ ندارد شتاب کن (۳۷۳)  
گلبرگ را ز سنبل مشکین نقاب کن      یعنی که رخ پیوش و جهانی خراب کن (۲۷۲)  
در یک غزل شیخ به مطلع:

بگشای زلف و طره سنبل به تاب کن      در دامن نسیم صبا مشک ناب کن (۳۹۲)  
مورد استقبال قرار گرفته است. غزلهای خواجه به ترتیب هشت و شش بیت دارد و غزل شیخ نه بیت است. قافیه مشترک میان غزلهای خواجه و غزل شیخ "خراب، شراب و نقاب" است.  
خراب، خواجه:

زان پیشتر که عالم فانی شود خراب      مارا ز جام باده گلگون خراب کن (۲۷۳)  
در غزل شیخ تقریباً "هر دو مصراع خواجه با اندکی تغییر اینگونه آمده است:  
زان پیشتر که گردش دوران کند خراب      ساقی، مرا به یک دو سه ساغر خراب کن (۳۹۳)  
شراب، خواجه:

روزی که چرخ از گل ما کوزه ها کند      ز نهار کاسه سر ما پر شراب کن (۳۷۳)  
شیخ ازین قافیه دوبار استفاده کرده است:  
تنها زباده رنج خسارت نمی رود      یک جرعه خون گرم مرا در شراب کن (۳۹۲)  
زاهد غرور تقویت از سر نمی رود      مغزت ز می تهیست، کدوی شراب کن (۳۹۲)  
نقاب، را در مطلع یکی از غزلهای خواجه دیدیم، شیخ با این قافیه مضمونی این چنین ساخته است:

خواهی اگر گشاد دل کار بستگان      اول گره گشایی بند نقاب کن (۳۹۲)

\*\*\*\*\*

۳۸- غزل خواجه:

گلبن عیش می دمد ساقی گلعدار کو      باد بهار می وزد باده خوشگوار کو (۲۸۶)  
غزل شیخ:

من نه حریف وعده ام طاقنت انتظار کو تا به اجل سپارمش جان امیدوار کو (۴۰۵)  
 هر دو غزل هفت بیتی است و قافیه های مشترک آنها "خوشگوار و اختیار" است.  
 باده خوشگوار در غزل شیخ اینگونه مورد استفاده قرار گرفته است:

ساقی سرگران من، کشت مرا تغافلت تلخی عیش تا به کی؟ باده خوشگوار کو؟ (۴۰۵)  
 اختیار در غزل خواجه چنین است:

گفت مگر ز لعل من بوسه نداری آرزو؟ مردم از این هوس ولی قدرت اختیار کو؟ (۲۸۶)  
 و در غزل شیخ چنین:

خوش در توبه می زند ناصح بی خرد ولی اشک ندامت از کجا، تهمت اختیار کو (۴۰۵)  
 \* \* \* \* \*

۳۹- غزل خواجه:

گفتی برون شدی به تماشای ماه نو از ماه ابروان منت شرم بادرو (۲۸۰)  
 غزل شیخ:

در ملک جسم روشنی جان به نیم جو آینه در ولایت کوران به نیم جو (۴۰۹)  
 وزن هر دو غزل یکی است اما قافیه غزل خواجه در غزل شیخ به صورت ردیف "به نیم جو"  
 در آمده است و خواجه فقط یکبار "به نیم جو" به کار برده است:

مفروش عطر عقل به هندوی زلف ما کانجا هزار نافه مشکین به نیم جو (۲۸۰)

\* \* \* \* \*

۴۰- غزل خواجه:

دوش رفتم بسه در میکده خواب آلود خرقة تر دامن و سجاده شراب آلوده (۲۹۳)  
 اینگونه مورد استقبال شیخ قرار گرفته است:

سوی محراب شدم با می ناب آلوده در بغل مصحف و دامن به شراب آلوده (۲۱۳)  
 غزل خواجه و غزل شیخ هر دو از غزلهای یکدست است و محور اساسی در هر دو طعن و طنز  
 زاهدان ریایی است و هر دو غزل نیز نه بیتی است. قافیه مشترک آنها "شراب، خواب، ناب،

آب" است.

قافیه شراب را در بیت نخست غزلهای هر دو سخنور دیدیم. قافیه "خواب" را که خواجه در مصراع اول بیت اول آورده است. شیخ در مصراع دوم بیت هشتم چنین به کار برده است:  
 با چنین حال گشودم سر طامات و حدیث همه بیهوده چون افسانه خواب آلوده (۴۱۴)  
 اما قافیه "ناب" را که شیخ در مصراع اول بیت اول آورده است خواجه چنین به کار برده است:  
 گفتم ای جان جهان دفتر گل عیبی نیست که شود فصل بهار از می ناب آلوده (۲۹۳)  
 آب، خواجه:

آشنایان ره عشق درین بحر عمیق غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده (۲۹۳)  
 شیخ: دل سیه مست و خراب از اثر باده دوش بی صفا می شود آینه آب آلوده (۴۱۳)

\*\*\*\*\*

۴۱- غزل خواجه:

درسرای مغان رفته بود و آب زده نشسته پیر و صلابی به شیخ و شاب زده (۲۹۱)  
 غزل شیخ:

رسید از عرق آن شاخ گل گلاب زده چو لاله عارض گلبرگش آفتاب زده (۴۲۱)  
 هر دو غزل دوازده بیت دارد و قوافی مشترک آنها "آفتاب، گلاب" خواجه دوبار "شراب، خراب، خواب" است قافیه "گلاب" را در مصراع نخست بیت مطلع شیخ دیدیم در غزل خواجه دو بار به کار رفته است:

عروس بخت در آن حجله با هزاران ناز شکسته کسمه و بر برگ گل گلاب زده (۲۹۱)  
 گرفته ساغر عشرت فرشته رحمت ز جرعه بر رخ حور و پری گلاب زده (۲۹۲)  
 قافیه "آفتاب" را در بیت مطلع شیخ پیشتر یاد کردیم و اینک بیت خواجه با این قافیه:  
 شعاع جام و قدح نور ماه پوشیده عذار مغبچگان راه آفتاب زده (۲۹۱)  
 شراب، خواجه:

سلام کردم و با من به روی خندان گفتم که ای خمارکش مفلس شراب زده (۲۹۲)

شیخ: فکنده طره مشکین فروتر از سر دوش لبش کرشمه فروش و نگه شراب زده (۴۲۱)  
خراب، خواجه:

که این کند که تو کردی به ضعف همت و رای زگنج خانه شده خیمه بر خراب زده؟ (۲۹۲)  
شیخ: زدیده و دل پر خون برون مباد حزین خیال او که شبیخون به خیل خواب زده (۴۲۱)

\*\*\* \*\*

۴۲- غزل خواجه:

بشنو این نکته که خود را زغم آزاده کنی خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی (۳۴۰)  
به این مطلع مورد استقبال شیخ قرار گرفته است:

لوح دل را اگر از نقش دلی ساده کنی خاطر از خانقه و میکده آزاده کنی (۴۲۵)  
قوافی مشترک هر دو غزل "آزاده، باده، آماده، افتاده، ساده و داده" است که خواجه قافیه آخر را دوبار به کار برده است. شیخ از قافیه "آزاده" در مصراع دوم بیت مطلع استفاده کرده است بیت خواجه چنین است:

ای صبا بندگی خواجه جلال الدین کن که جهان پر سمن و سوسن آزاده کن (۳۴۱)  
باده، خواجه:

آخرالامر گل کوزه گران خواهی شد حالیا فکر سبو کن که پر از باده کنی (۳۴۰)  
شیخ: چون صراحی همه مقبول مغان می گردد سجده ای چند که در پای خم باده کنی (۴۲۵)  
آماده، خواجه:

تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی (۳۴۱)  
شیخ: تو به این حوصله با عشق ستیزی هیهات دل مگر در خور خیل غمش آماده کنی (۴۲۱)  
افتاده، خواجه:

اجرها با شدت ای خسرو شیرین دهنان گرنگاهی سوی فرهاد دل افتاده کنی (۳۴۱)  
شیخ:

ای که خنگ فلکت زیر رکاب شرف است چه شود گر نظری جانب افتاده کنی (۴۲۰)

ساده، خواجه:

خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیات مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی (۳۴۱)  
که تأثیر آشکار آن را در مصراع نخست بیت مطلع شیخ می توان دید.

خداداده، خواجه:

کار خودگر به کرم بازگذاری حافظ ای بسا عیش که با بخت خدا داده کنی (۳۴۱)  
شیخ: هر سر خار بیابان، شجر طور بود دیده گر آینه حسن خداداده کنی (۴۲۵)  
شیخ غزل فوق را بار دیگر با مطلع:

خاطر از درد سر بیهده آزاده کنی سراگر در ره نردان دل افتاده کنی (۴۵۸-۴۵۹)  
در این نوبت نیز از قوافی مشترک آزاده، باده، آماده، افتاده و خداداده استفاده کرده است.

\*\*\* \*\*

۴۳- غزل خواجه:

این خرقة که من دارم در رهن شراب اولی وین دفتری معنی غرق می ناب اولی (۳۲۷)  
غزل شیخ:

من رند خراباتم سرمست و خراب اولی وین عقل نصیحت گر مغلوب شراب اولی (۴۲۸)  
هر دو غزل هفت بیت دارد و قافیه های مشترک آنها "شراب (خواجه دوبار)، ناب، خواب،  
تاب" است قافیه شراب را در بیت مطلع هر دو شاعر می توان دید اما چنانکه اشارت شد خواجه بار  
دیگر آنرا اینگونه بکار برده است:

تابی سرو پا باشد اوضاع فلک زین دست در سر هوس ساقی، دردست شراب اولی (۳۲۸)  
قافیه "ناب" را در مصراع دوم بیت مطلع خواجه دیدیم، شیخ از این قافیه اینگونه سود  
برده است:

در خرقة نمی گنجم، با سبحة نمی سازم ایام بهار آمد، ساقی می ناب اولی (۴۲۸)  
از قافیه خراب شیخ در مصراع اول بیت مطلع استفاده کرده است و خواجه با این قافیه چنین

سروده است:

- چون عمر تبه کردم، چندانکه نگه کردم      در کنج خراباتی افتاده خراب اولی (۳۲۷)  
تاب، خواجه:
- از همچو تو دلداری، دل برنکنم آری      چون تاب کشم باری، زان زلف بتاب اولی (۳۲۸)  
شیخ: بی عشق چه فیض آخر از عمر توان بردن      هر جا که دلی باشد زان طره بتاب اولی (۴۲۹)

### منابع:

- ۱- دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، تصحیح محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، انتشارات زوار. تهران، تاریخ مقدمه ۱۳۲۰
- ۲- دیوان خواجه حافظ شیرازی، تصحیح خلخالی (که در متن با حرف (خ) نموده شده است).
- ۳- دیوان حزین لاهیجی، محمد بن ابی طالب، تصحیح ذبیح الله صاحبکار، نشر سایه، چاپ اول، تهران ۱۳۷۴

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی